

هیسران خوب

لونیزامی آلکوت | مترجم: شهین دخت رئیسزاده (فرزانه)



۱۳۹۷

فهرست مطالب

- یک غیبت خودمانی ۱
- اولین عروسی ۲۱
- دروس ادبی ۳۱
- تجربیات خانگی ۴۳
- چند دید و بازدید و چند نتیجه ۶۱
- مکاتبات خارجه ۷۵
- مشکلات عاطفی ۹۵
- روزنامه جو ۱۱۷
- یک دوست ۱۴۱
- آندوه عظیم ۱۶۵
- راز بیت ۱۸۱
- تأثیرات تازه ۱۸۹
- قاب عکس کهنه روی طاقچه ۲۰۳

۲۲۱ لارنس تنیل
۲۴۷ دره تاریکی
۲۵۷ آموختن برای فراموش کردن
۲۷۹ تنهای تنها
۲۹۵ چند رویداد غافلگیرکننده
۳۲۵ سرور من، بانوی من
۳۳۵ دیزی و دمی
۳۴۷ در زیر چتر
۳۷۳ زمان درو محصول

مقدمه مترجم



لوئیزا می آلکوت^۱ در بیست و نهم نوامبر ۱۸۳۲ در شهر جرمنتان ایالت پنسیلوانیا به دنیا آمد - یعنی درست در روز تولد پدرش -، اما بیشتر عمر خویش را در ماساچوست گذراند. پدرش نویسنده، واعظ و تخصص تعلیم و تربیت و فردی آرمان‌گرا بود، ولی به رغم استعداد و آرمان‌گرایی قوی در اداره امور مالی منزل از کفایت لازم برخوردار نبود، به طوری که مجله تایم در شرحی که بر زندگی لوئیزا می آلکوت پرداخته می‌نویسد: «هنگامی که خانم آلکوت هنوز دختر خردسالی بیش نبود برای ثروت اندوختن نقشه‌ها می‌کشید. پدرش برانسن آلکوت^۲ معلم مدرسه و بسیار انسان‌دوست بود و دخترانش را با وجود فقر، با سخت‌گیری بسیار تربیت کرد. ولی متأسفانه همواره نقشه‌های رؤیایی‌اش برای مال‌اندوزی نقش برآب می‌شد و ناچار همسر و چهار دخترش در تنگدستی به سر می‌بردند. از این رو، شور مال‌اندوزی در دل لوئیزا پدید آمد تا مایه آسایش کسانش را فراهم آورد و شاید به همین علت بود که بعدها در تعریف از یک فیلسوف گفت: «مردی است که سوار بر بالونی بر قراز ابرها در پرواز است و کسان و دوستانش ریسمان‌های بالون او را می‌کشند و می‌کوشند تا به زمینش آورند».

لوئیزا در کودکی لباس عروسک می‌دوخت و بعداً به مدرسه خیاطی رفت - که از آن نفرت داشت - مدت کمی هم به عنوان خدمتکار مشغول به کار شد و بالاخره به نوشتن پرداخت. اولین کتابش مجموعه‌ای از داستان‌های کودکان بود که *Flower Fables* (۱۸۵۴) نام داشت. لوئیزا با آغاز جنگ‌های داخلی آمریکا به عنوان پرستار در بیمارستانی به کار پرداخت و در آن‌جا به بیماری حصبه دچار گردید و ناچار به منزل بازگردانده شد. ولی هرگز از عوارض این بیماری بهبودی کامل نیافت و سلامتش برای همه عمر مختل گردید.

انتشار *طرح‌های بیمارستان*^۱ در سال ۱۸۶۳ شهرت مورد دلخواهش را برای وی به ارمغان آورد. از آن‌جا که داستان‌هایش اکثراً در مجله ماهانه *آتلانتیک* چاپ می‌شد از وی خواسته شد که داستانی دربارهٔ دختران بنویسد. او ابتدا این پیشنهاد را رد کرد، چرا که اصولاً چندان میانه‌ای با دخترها نداشت و پسرها را ترجیح می‌داد. ولی چون خانواده‌اش در فشار مالی قرار داشتند، *زنان کوچک* (۱۸۶۸) را نوشت که موفقیتی آبی به دنبال داشت و یکی از محبوب‌ترین کتاب‌های دخترانه‌ی است که تا به حال نوشته شده است و قهرمان این کتاب یعنی جو بیشتر از هرکس به خود لوئیزا شباهت دارد. در همین سال وی بالاخره موفق شد در دفتر وقایع روزانه‌اش بنویسد: «تمام بدهی‌ها پرداخت شد. خدا را شکر... حالا احساس می‌کنم که می‌توانم در آرامش کامل بمیرم».

آثار دیگر خانم آلکوت که در واقع از تجربیات اولی‌اش الهام گرفته‌اند عبارتند از: *کیسهٔ آشغال عمه جو*^۲ (۱۸۸۲)، *یک دختر امل*^۳ (۱۸۷۰)، *مردان کوچک*^۴.

1. *Hospital Sketches* 2. *Aunt Jo's scrap bag* 3. *An Oldfashioned Girl*
4. *Little men*

سال‌های آخر عمر آلکوت، گرچه خالی از دغدغه و نگرانی مالی بود، ولی با مرگ مادرش الیزابت - در زنان کوچک در مورد بت، از نام وی الهام گرفته است - و خواهرش «می» رنگی از اندوه به خود گرفت. «می» یک دختر کوچک از خود باقی گذاشت که لوئیزا عهده‌دار نگهداری از وی شد. لوئیزا همیشه خسته که درد جسمانی‌اش نیز همواره با وی بود، بالاخره در منزل پزشک خود، «ردا لارنس» در بوستون بستری و همان‌جا نیز درگذشت. (۱۸۸۸).

از کتاب *خاطرات سیمون دوبوآر*... از این‌که می‌دیدم جو و مگ پسران‌هایی از پوپلین فندقی می‌پوشند تا به مجلسی بروند که تمام جیب‌های دیگر لباس ابریشمی به تن داشتند به هیجان می‌آمدم. به آن‌ها مثل من آموخته بودند که فرهنگ و اخلاق بر ثروت برتری دارد. کانون خانوادگی متواضع آن‌ها مانند خانواده‌ی من چیزی استثنایی داشت. به حوری پرشور خود را با جو دختر روشنفکر همانند می‌کردم. جو، تند و شوریلای درخت‌ها می‌نشست تا کتاب بخواند. او بیش از من دارای حلات پسرانه و متهورتر از من بود، اما من هم با او در بیزاری از خیاطی و ختم‌کاری و عشق به کتاب اشتراک عقیده داشتم. او می‌نوشت؛ برای تقلید از او با گذشته‌ام تجدید عهد کردم و دو سه داستان کوتاه نوشتم... اما ربط جو و لاری به دلم نشست. شکی نداشتم که بعدها ازدواج می‌کنند. امکان داشت بلوغ به جای آن‌که نویده‌های کودکی را انکار نماید، آن‌ها را به انجام رساند. این فکر مرا سرشار از امید می‌کرد. آنچه به خصوص مرا تند و خوشبخت می‌گرداند، طرفداری لوئیزا آلکوت از جو بود. همان حور که گفتم من متنفر از آن بودم که رعایت حال آدم‌های بزرگ تمامی کودکان را در یک سطح قرار می‌دهد... به عکس جو به سبب شور و طراوت خود در شناخت، با قدرت تفکر بر خواهرانش که پارساتر و زیباتر از او بودند برتری داشت. برتری او که به اندازهٔ برتری بعضی